

نگاهی به نخستین مهاجرت‌های علویان از حجاز به شبه قاره هند (سند، مولتان و هند)

محمد مهدی فقیه جلالی بحرالعلوم*

چکیده

تاریخ نفوذ علویان و مهاجرت آنان به شبه‌قاره هند، با افسانه‌هایی در آمیخته؛ اما آنچه مسلم است، اینکه در همان ابتدای قرن اول اسلامی، اهالی سند، کابل و هند پس از آشنایی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ارادتی عمیق به آن حضرت پیدا کردند؛ تا آنجا که بعضی از آنان با غلو درباره آن حضرت، پا را فراتر نهادند و این، آغاز تشیع در شبه‌قاره هند بود. در گیرودار ظلم و ستمی که به فرزندان اهل بیت علیهم السلام در دوره بنی‌امیه و به ویژه در حکومت بنی‌عباس پدید آمد، جمع‌کنندگی از علویان، به دلیل پیشینه‌ای که اهالی شبه‌قاره هند در تشیع داشتند، به این مناطق مهاجرت کردند و با استقبال اهالی آنجا روبه‌رو شدند. به این ترتیب، علویان توانستند نفوذ معنوی و اجتماعی خود را در این مناطق بسط و گسترش دهند؛ تا جایی که این مهاجرت‌ها رو به فزونی نهاد و علویان، موفق به تشکیل دولت شیعی زیدی و شیعی اسماعیلی شدند.

همین امر، تقویت پایگاه شیعیان در سراسر شبه‌قاره هند را در پی داشت و خود سبب مهاجرت گسترده علویان و اصحاب آنان به این مناطق، و همچنین رونق یافتن فرهنگ و آداب آنان در مناطق مذکور بود. شهرهای سند، مولتان و به‌طور عموم شبه‌قاره هند، نخستین خاستگاه علویان به شمار می‌رود و هجرت آنان از حجاز به این شهرها و سپس

به شهرهای دیگر همچون کابل، بلخ، هرات، مرو، انبار، مکران، ماوراءالنهر، سمرقند و سیستان، گسترش یافت و در نتیجه، در این مناطق خاندان‌های اثرگذاری در تاریخ اسلام پدید آمد. از این رو، در مقاله پیش‌رو، فقط به علویان ساکن حجاز که به شهرهای سند و مولتان و هند مهاجرت کردند، پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: علویان، هند، سند، مولتان، تشیع، زیدیه، اسماعیلیه، سادات مهاجر

مقدمه

سرزمین پهناور هند، تاریخ گسترده‌ای دارد؛ اما تاکنون درباره نخستین مهاجران علوی از شبه جزیره عربستان به این سرزمین و همچنین علل و پیامدهای این هجرت تاریخی سخن به میان نیامده است. مروری گذرا به تاریخ تشیع هندی‌ها و همچنین ورود علویان به شبه قاره هند، به ویژه به سند و کابل و مولتان، از آن رو اهمیت دارد که آنها موفق به تشکیل دولت علوی در مولتان شدند و توانستند منادیان پیام تشیع از نوع اسماعیلی در این سرزمین باشند. این مقاله، درصدد معرفی علویانی است که به دلایل مختلف از حجاز به این مناطق مهاجرت کردند که مهم‌ترین دلایل این هجرت‌ها جو خفقان در حجاز، ظلم و تعدی بیش از اندازه امویان و عباسیان به علویان، تحت تعقیب بودن انقلابیون علوی در حجاز و دور بودن هند از قلمرو امویان و عباسیان و همچنین حمایت هندی‌ها از علویان است.

آغاز تشیع در شمال هند

فتح عراق و ایران در زمان خلیفه دوم، دروازه تهاجمات به بلوچستان و بنادر سند را گشود و به این ترتیب، مرکان در بلوچستان، پایگاهی برای تهاجمات بعدی شد (بلاذری، ۱۳۸۲، ص ۴۳۲؛ ابن اثیر، ۱۹۸۹، ج ۳، صص ۳۵، ۶۷، ۷۷، ۹۷، ۱۰۰ و ۱۰۱).

در زمان خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام، نیروهای عرب از مرزهای سند گذشتند و پس از تسخیر سیستان، به نظام اداری آن، سازمانی دوباره دادند (رضوی، ۱۳۷۶، ص ۲۲۹). برخی از مردم «جات» در منطقه سند، ارادتی عمیق به امام علی علیه السلام داشتند؛ تا آن‌جا که بعضی از آنان با انتساب الوهیت به آن حضرت، خشم او را برانگیختند (ابن اثیر، ۱۹۸۹، ج ۳، ص ۴۶).

اعتقاد به جسمیت خداوند، که آن را از پیشینه هندو بودنشان به ارث برده بودند، آنان را به شیعیان «غلات» تبدیل کرد (ابن اثیر، ۱۹۸۹م، ج ۳، صص ۴۵، ۴۶ و ۳۸۱).

بنا به گفته منہاج سراج، شنسب، جدّ غوریان که فاتح شمال هند بود، به دست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آورد و با امام، پیمان وفاداری بست و از ایشان مقررات و دستورالعمل‌هایی گرفت. با به پایان رسیدن دوران حاکمیت شنسب (غوریان یا آل شنسب، دودمانی ایرانی - شرقی بودند که بین سده‌های ده و یازده میلادی در نواحی ناهموار غور واقع در کوهستان‌های بین هرات و غزنه فرمانروایی می‌کردند و به دو شعبه اصلی تقسیم می‌شدند)، در مراسم تاج‌گذاری حاکم جدید، میثاقی که علی علیه السلام آن را نوشته بود، به زمامدار جدید تحویل داده شد و او نیز متعهد شد که به شرایط و مفاد آن عمل کند (عثمان بن محمد، بی تا، ص ۲۹).

در زمان حکومت بنی‌امیه، که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مورد لعن قرار گرفتند، بنا به نوشته «فرشته»، اتباع پادشاهی «غوریه» از این روش زشت و ناپسند تبعیت نکردند (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۷)؛ زیرا کوه‌های صعب‌العبور منطقه غور، باعث می‌شد که حکومت بنی‌امیه، نتواند سلسله شنسب را تحت نظارت و سیطره خود درآورد.

متفکران و دانشمندان این منطقه، به دیدار ائمه علیهم السلام می‌رفتند و با روش و مسلک آنان آشنا می‌شدند که از آن میان می‌توان به اشخاص ذیل اشاره کرد:

۱. ابو خالد کابلی (طوسی، ۱۴۳۳ق، ص ۲۰۲)؛
۲. ابو محمد حریر یا جریر بن عبدالله بن حسین سجستانی (مامقانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۶۱)؛
۳. ابوسطام مقاتل بن حیان بکری بلخی خراسانی هندی (خویی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۳۱۱).

ورود نخستین علویان به شبه‌قاره هند

اگر بلخ، سند، کابل و مولتان را دروازه ورود به شبه‌قاره هند بدانیم، نخستین علوی مهاجر به این مناطق عبدالله اشتر حسنی در سند است.

در دوران امامت امام زین‌العابدین علیه السلام، ارادت و علاقه مردم سند به تشیع، بعد تازه‌ای به خود گرفت. یکی از همسران امام سجاد علیه السلام اهل سند بود (ابن قتیبه، ۱۴۲۱ق، ص ۳۷).

گویند مختار بن ابی عبیده ثقفی او را به سی هزار درهم خرید (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۶، ص ۱۸۶) و به امام سجاد علیه السلام هدیه داد. پسری که او از امام زین العابدین علیه السلام به دنیا آورد، همان زید شهید بود (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۸۷م، ص ۱۲۷). پس از شهادت زید (۱۲۱ هـ ق)، هنگامی که یحیی خواست به خون خواهی پدر قیام کند، به او توصیه شد که به خراسان برود؛ زیرا اهالی خراسان و سند می دانستند که او از مادر بزرگی سندی به دنیا آمده است و در نتیجه در قیام او نقش پررنگی ایفا خواهند کرد. از این رو، یحیی در خراسان قیام نمود و برخی اهالی طالقان، بلخ و هرات و سند دور او جمع شدند (ابن کثیر، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۵)؛ تا جایی که شمار آنها را از پانصد (ابونصر بخاری، ۱۳۸۱ق، ص ۶۱) تا هفتصد (شوشتری، ۱۲۷۷ق، ج ۲، ص ۲۵۸) مرد جنگی نوشته اند (فقیه بحرالعلوم، ۱۳۸۵ش، صص ۱۰۶ - ۱۰۵). حتی فردی به نام زیاد هندی یا سندی که در رکاب پدرش زید جنگیده بود، سال ۱۲۱ هجری قمری کشته شد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۸۷م، ص ۱۴۳) که نشان از شرکت اهالی سند در قیام زید و حتی فرزندش یحیی دارد. به هر حال، سال ۱۲۵ هجری قمری یحیی در جنگ با حاکم خراسان در منطقه جوزجان طالقان به شهادت رسید (فقیه بحرالعلوم، ۱۳۸۵ش، ص ۱۰۶) و همین امر، باعث تحریک بیشتر اهالی طالقان، سند، بلخ و جوزجان برای پیوستن به ابومسلم خراسانی به خون خواهی از یحیی شد (ابن اثیر، ۱۹۸۹م، ج ۵، ص ۲۷۳).

ابومسلم پس از استیلای بر خراسان، موسی بن کعب تمیمی را که فرماندهای دوران پیش و محتاط بود، به سند فرستاد. او با شکست «منصور»، استاندار اموی، حکومت بنی عباس را در آنجا مستقر کرد و قدرت بخشید. منصور، که شکست خورده بود، به هند گریخت و در آنجا دستگیر، و کشته شد. موسی حدود سال ۱۴۰ هجری قمری به بغداد رفت و یک سال بعد درگذشت. پسرش «عینیه» نتوانست از عهده اداره حکومت سند برآید. از این رو، منصور، خلیفه دوم عباسی، عمرو بن حفص را که به «هزار مرد» مشهور بود، حاکم سند تعیین کرد. پسر موسی، در مقابل ورود عمرو به سند مقاومت کرد؛ ولی نتوانست او را به عقب براند و در نتیجه دستگیر شد و به زندان افتاد؛ اما از زندان فرار کرد

و پس از چندی به قتل رسید. او در سازمان اداری سند، روح تازه‌ای دمید و موفق به تشکیل قدرتی منسجم شد (رضوی، ۱۳۷۶ ش، صص ۲۳۲ - ۲۳۱).

در دورهٔ عمرو، ابومحمد عبدالله الاشر بن محمد نفس الزکیة بن عبدالله المحض بن حسن المثنی بن امام حسن علیه السلام وارد سند شد (کیا گیلانی، ۱۴۰۹ق، ص ۴۹).

عصامی می‌نویسد: او در دورهٔ حکومت منصور دوانیقی، بعد از کشته شدن پدرش فرار کرد و وارد سند شد. او از سند به کابل رفت و مردم را به اسلام دعوت کرد و جمع کثیری به دست وی مسلمان شدند. در سند، هشام بن عمر تغلبی از جانب منصور حکومت می‌کرد و بین او و عبدالله، درگیری‌های شدیدی روی داد که تا پنجاه مورد را در یک سال ذکر کرده‌اند. عاقبت، عبدالله در سن ۳۳ سالگی به سال ۱۵۱ هجری قمری، مظلومانه کشته شد (عصامی، ۱۴۳۵ق، ج ۴، ص ۱۷۹).

بر این اساس، عبدالله موفق به تشکیل دولتی نیمه‌مستقل در سند و کابل شده بود که همین امر، خشم منصور را در پی داشت و او از ترس گسترش این نهضت، حاکم سند را مجبور به مبارزه با عبدالله اشتر کرد.

بیهقی این واقعه را چنین گزارش می‌کند:

او پس از فرار از میدان جنگ پدرش و عمال منصور دوانیقی، به هند رفت و پادشاه آنجا را کشت و سرش را نزد منصور فرستاد. برخی گفته‌اند که او به سند رفت و هشام بن عمرو بن بسطام، او را کشت (بیهقی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۱۰).

وی در جای دیگری می‌نویسد: «پس از کشته شدن پدرش به دست منصور دوانیقی، «هزار مرد» او را به هند برد و سرانجام عبدالله در آنجا کشته شد» (بیهقی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۲۵). این گزارش با آنچه نزد عموم شهرت دارد، سازگار است؛ چنان که سید عباس اطهر رضوی می‌نویسد که عبدالله اشتر، در رأس گروهی کوچک به بصره رفت و در آنجا اسب‌هایی تهیه کرد و سپس وارد سند شد تا مردم را برای به حکومت رسیدن علویان (پیروان حضرت علی علیه السلام) بسیج کند. عمرو بن حفص نیز پس از آگاهی از نیتشان، به آنان خوشامد گفت و به مأمورانش دستور داد که در خرید

اسب به عبدالله کمک کنند. یکی از افراد گروه عبدالله، با اصرار از عمرو خواست تا او نیز از آنان پشتیبانی کند. عمرو که خود از دوستان آل علی علیه السلام بود، با میل و رغبت، پذیرفت که از مأموریت عبدالله برای برانداختن خلافت بنی عباس حمایت کند. از این رو، با شخصیت‌های شهر مشورت کرد. قرار بر این شد که برای بستن پیمان همکاری و بیعت با عبدالله، در یک روز معین گرد هم آیند. لباس‌ها و پرچم‌های سفیدی برای عبدالله تهیه شد. یک روز قبل از موعد، نامه‌ای از همسر عمرو توسط تاجری به دست وی رسید. او برای شوهرش نوشته بود که پدر و عموی عبدالله، به دست سپاه بنی عباس کشته شده‌اند. عمرو، نامه را به عبدالله نشان داد و برای مرگ پدر و عموی عبدالله، به او تسلیت گفت و ابراز همدردی کرد. عبدالله به شدت بر آشفت و از عمرو خواست که از او حمایت کند (ابن اثیر، ۱۹۸۹م، ج ۵، ص ۵۹۵). عمرو نیز او را از حمایت خویش مطمئن کرد و در قلمرو راجه مستقل هندی در جوار مرزهای سند، برای او حق پناهندگی گرفت. راجه از عبدالله و افرادش استقبال گرمی کرد. مهمان‌نوازی راجه، پیروان عبدالله را بر آن داشت که گرد او جمع شوند. حدود چهارصد نفر از آنان تحت حمایت راجه درآمدند و حدود ده سال در آنجا آسوده خاطر می‌زیستند و آزادانه، عقاید شیعه زیدیه را تبلیغ می‌کردند.

منصور از تجمع زیدیه در سند با خبر شد و سال ۱۵۱ هجری قمری (۷۶۸ م.) طی نامه‌ای از عمرو خواست که در این باره به او گزارش بدهد. وی با مشاورانش به مشورت پرداخت. یکی از حامیان وفادار عمرو، داوطلبانه پذیرفت که مسئولیت پناهندگی دادن به عبدالله را به عهده بگیرد؛ اما او با اصرار زیاد، از عمرو خواست که پیشنهاد وی را بپذیرد. عمرو درخواست او را پذیرفت و او را در حالی که با زنجیر بسته شده بود، به بغداد فرستاد، و در آنجا برای پذیرفتن مسئولیت پناه دادن به عبدالله، اعدام شد.

خلیفه عباسی، قانوناً نمی‌توانست علیه عمرو کاری انجام دهد از این رو، ناچاراً او را به افریقا تبعید کرد و هشام بن عمرو تغلبی را به جای او گماشت. وی دستور داشت که اگر راجه از تسلیم کردن عبدالله خودداری ورزد، به سرزمینش حمله، و عبدالله را

دستگیر کند. هشام نیز که از حامیان علویان بود، بنای وقت گذرانی و مکاتبات طولانی را با راجه گذارد (ابن اثیر، ۱۹۸۹م، ج ۵، ص ۵۹۶).

در این حین، در سند که هم مرز با سرزمین راجه بود، شورش پدید آمد. هشام، برادرش «سفیح» را در مقام فرمانده نیروهای اعزامی علیه شورشیان به آنجا فرستاد. وقتی سفیح به مرز رسید، گرد و غباری از دور نمایان شد. او به گمان اینکه شورشیان به آنها هجوم آورده‌اند، دستور حمله را صادر کرد. اما با فرونشستن گرد و غبار، معلوم شد که عبدالله با ده نفر از سوارانش مشغول شکار هستند. سفیح به افرادش دستور داد که عبدالله را دستگیر کنند. بعضی مشاورانش به او گفتند که از ریختن خون اولاد پیامبر ﷺ خودداری ورزد؛ ولی او بدون توجه به این گفته، دستور داد تا عبدالله را دستگیر کنند. عبدالله که چاره‌ای جز دفاع از خود نداشت، با یارانش شجاعانه به دفاع پرداختند و پس از اینکه بسیاری از افراد دشمن را به هلاکت رساندند، به شهادت رسیدند. جنازه عبدالله، شناسایی نمی‌شد و بنا به روایتی، پیروانش پیکر او را به رودخانه انداختند تا دشمنان نتوانند سر از بدنش جدا کنند و برای خلیفه بفرستند. هشام از مرگ عبدالله، بسیار متأثر شد؛ ولی نتوانست علیه برادرش که از دستور خلیفه اطاعت کرده بود، کاری انجام دهد. پسر عبدالله، محمد، و حامیانش مدتی در سرزمین راجه زندگی کردند و سرانجام، به دستور منصور، هشام به سرزمین راجه حمله کرد و سال ۱۵۱ق، راجه را شکست داد و سرزمین او را تسخیر کرد. طبق دستور خلیفه، پسر عبدالله و مادرش را که اسیر شده بودند، به مدینه فرستادند. عده‌ای از حامیان عبدالله نیز کشته شدند و عده‌ای هم در مناطق مختلف سند سکنا گزیدند (ابن اثیر، ۱۹۸۹م، ج ۵، ص ۵۹۷).

در منابع تاریخی، از راجه و سرزمین او، هیچ‌گونه مشخصاتی در دست نیست. اشاره‌های پراکنده در منابع، نشان می‌دهد که سرزمین راجه، در دهانه رود سند در صحرا قرار داشته و ممکن است که او بر «کچه» فرمانروایی می‌کرده (رضوی، ۱۳۷۶ ش، صص ۲۳۴-۲۳۲).

پس از به شهادت رسیدن عبدالله، کنیزی از او حامله بود که نام فرزندش را محمد گذاشتند و چون در کابل به دنیا آمد، ملقب به کابلی شد. بیهقی می‌نویسد که او به

عمویش، موسی الجون بن عبدالله المحض، سپرده شد (بیهقی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۲۵). اما دیگر علمای انساب، نوشته‌اند که او را نزد منصور فرستادند و او نیز صحت انتساب محمد به عبدالله را تأیید، و از او مراقبت کرد.

ابوالحسن عمری نسابه و ابن طقطقی، کابل را محل شهادت عبدالله اشتر می‌دانند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۹؛ ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق، ص ۷۷). بر این اساس، سیداحمد کیا گیلانی نیز با جمله‌ای مختصر می‌نویسد: «ابومحمد عبدالله الاشتر الکابلی که بعد از شهادت پدرش به دیار سند رفت، و چون مراجعت نموده، در کابل شهید شد» (کیا گیلانی، ۱۴۰۹ق، ص ۴۹).

ابوالفرج اصفهانی از عیسی بن عبدالله نقل می‌کند که وقتی محمد نفس زکیه در مدینه کشته شد، ما فرزندش عبدالله را برداشتیم و از مدینه به کوفه رفتیم و از آنجا به بصره، و سپس به سند رهسپار گشتیم و در چند منزلی سند، به کاروان‌سرای وارد شدیم. عبدالله، اشعار زیر و نام خود را به دیوار آن کاروان‌سرا نوشت:

مُنخَرَقُ الحَفَّینِ یَشکو الوَجی تَنکِبُهُ اطرافُ مَر وِ حِدادِ
 شَرْدُهُ الحَوفُ فَازری بِهِ کِذاکَ مَن یکرُهُ حَرَّ الجِدادِ
 قَدْ کانَ فی المَوْتِ لَهُ راحَةٌ وَالْمَوْتُ حَتَمٌ فی رِقابِ العِبادِ

ما از آنجا گذشتیم و به شهر منصوره وارد شدیم و چیزی نیافتیم. همچنان رفتیم تا به قندهار رسیدیم. در آنجا عبدالله اشتر را به قلعه‌ای بردم که پرنده‌ای را به آن دسترسی نبود و عبدالله - به خدا سوگند - دلاورترین مردانی بود که من در زندگی دیده بودم و نیزه در دست او، چون قلمی بود (که به دست گیرند) و ما میان مردمی وارد شده بودیم که اخلاق پست و تنگ‌نظری مردم جاهلیت را داشتند و چنان بودند که اگر خرگوشی به خانه آنها پناه می‌برد، آن حیوان را از خانه خود دور می‌کردند؛ و چون به خانه دیگری پناه می‌برد، او نیز از پناه دادن آن حیوان به خانه‌اش خودداری می‌کرد.

بالجمله، پس از آنکه او را در آن قلعه جای دادم، من برای کارهای شخصی (تجارتی) از آنجا رفتم و پس از رفتن من، چند تن از تجار اهل عراق نزد او می‌روند و می‌گویند که اهل منصوره با تو بیعت کرده‌اند و او را به رفتن به آن شهر تشویق می‌کنند و همچنان اصرار می‌ورزند تا سرانجام، او را از آن قلعه به منصوره می‌برند.

چنان که گویند، مردی به منصور گزارش می‌دهد که من به سرزمین سند مسافرت کردم و در یکی از قلعه‌های آنجا نوشته‌ای چنان و چنین را دیدم و زیر آن نیز نام عبدالله بن محمد نوشته بود. منصور که این سخن را شنید، دانست که او همان عبدالله اشتر، فرزند محمد، است. از این رو، هشام بن عمرو بن بسطام را طلبد و به او گفت: عبدالله اشتر به سرزمین سند رفته است و من حکومت آنجا را به تو واگذار می‌کنم تا به آنجا بروی و به هر وسیله که می‌توانی، او را بیابی. به دنبال همین دستور بود که هشام به سند آمد و عبدالله را کشت و سرش را برای منصور فرستاد.

عیسی (راوی حدیث) گوید که وقتی منصور سر عبدالله را به مدینه فرستاد، من آنجا بودم و در آن روز، حسن بن زید، والی مدینه بود. پس سر عبدالله را پیش روی خود گذارده بود و هر یک از خطباء برخاستند و در مدح و ثنای منصور سخنانی گفتند. از آن میان، شیب بن شیبه برخاسته، گفت: ای مردم مدینه، داستان شما با امیرالمؤمنین (منصور) چنان است که فرزدق گوید:

مَا ضَرَّ تَغْلِبَ وَائِلٍ أَمْ بُلْتُ حَيْثُ تَنَاطَحَ

در این وقت، حسن بن زید به سخن آمد و مردم را به پیروی از خلیفه ترغیب کرد و پس از آن گفت که پیوسته خداوند، دشمنان امیرالمؤمنین و آنان که از فرمانش سرپیچی کنند و به مخالفتش برخیزند و به راهی جز راه او روند، شرشان را از او کفایت فرماید.

عَتَكِي بِه سِنْدُ خُودِ اَز اِبْنِ مَسْعَدَه رَوَايَت كَرْدَه اِسْتِ كِه گفـت: اشتر و یارانش، به سرعت راه می‌پیمودند تا در جایی فرود آمده، خوابیدند و مرکب‌های خویش را رها کرده، میان زراعت مردم آن سرزمین رفتند و آن مردم (تنگ‌نظر)، با چوب بر سر اشتر و همراهانش ریختند و آنها را به قتل رساندند و (چون) هشام (والی منصور از ماجرا آگاه شد) کسی فرستاد و سرهای آنها را جدا کردند و برای منصور فرستاد. ابن مسعده گوید که پس از قتل اشتر، من و محمد، فرزند اشتر، همچنان در آن قلعه بودیم تا منصور از این جهان رفت و مهدی به خلافت رسید. در آن وقت بود که من، محمد فرزند اشتر و مادرش را برداشتم و به مدینه آوردم (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۸۷م، صص ۲۹۴ - ۲۹۲).

به هر حال، چه عبدالله اشتر در نبرد مستقیم با حاکم سند یا کابل کشته شده باشد یا سهواً و به دست مردم به شهادت رسیده باشد، او توانست در نیمه اول قرن دوم هجری، منادی تشیع در شبه‌قاره هند باشد و مذهب زیدیه را در این مناطق تبلیغ کند و باعث اسلام آوردن جمع کثیری شود.

دو برادر علوی در شبه‌قاره هند

گسترده‌ترین مهاجرت علویان به شبه‌قاره هند، از آن نوادگان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، از دو فرزندش، عمر الاطرف و محمد بن حنفیه است. این مهاجرت‌ها در ابتدای قرن سوم هجری قمری صورت گرفت و دلیل آن، ظلم و ستم‌های بیش از حد خلفای عباسی و عمال آنان به علویان در مدینه بود.

الف) عمر منجورانی

شاید نخستین شخص از این خاندان که به شبه‌قاره مهاجرت کرد و مقصد خود را منجوران در اطراف بلخ برگزید، سید عمر المنجورانی بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطرف بن امام علی علیه السلام است که پس از سکونت او در منجوران، فرزندانش به او ملحق شدند و سپس از آنجا به سند و هند رفتند. او صاحب شش فرزند به اسامی: احمد، محمد، احمد اصغر، علیه، عالیه، و محمد اصغر بود (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۳).

احمد بن عمر منجورانی، که ملقب به اکبر و مکئی به ابو عبدالله و ابو جعفر است، بیست فرزند داشت که نسلش از شش فرزندش تداوم یافت و بنا به گفته امام فخر رازی (۶۰۶ق)، فرزندانش در هند و بلخ سکونت اختیار کرده‌اند (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۵۷).

ابوطالب مروزی نسابه (متوفای بعد از ۶۱۴ق)، برخی نوادگان احمد اکبر بن عمر منجورانی را در سند، هند، جوزجان، ولوالج (ولوالب) و بلخ می‌نویسد و اشاره می‌کند که در عصر او سید اجل، ذوالفخرین ابو جعفر احمد بن مطهر بن محمد بن

محمد بن عبدالله بن احمد اکبر بن عمر منجورانی در ولوالب بوده است. او دو پسر، یک برادر و عمو داشت و همه آنان دارای نسل بوده‌اند (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۶).

از همین خانواده، می‌توان از ابوطالب علی بن احمد بن عمر منجورانی یاد کرد که تمام نسلش را ساکن ولوالج، هند و بلخ نوشته‌اند و برخی از آنان در روستای بیگ، از توابع بلخ، سکونت داشته‌اند (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۰۷).

برادر او ابوالطیب محمد که از او با عبارت «زاهداً صالحاً قوی الدین» یاد می‌کنند، در هند سکونت داشت و صاحب چند فرزند بود (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۴).

بزرگ این خاندان، ابوهاشم زید بن محمد بن علی بن احمد بن عمر منجورانی است که سیدی وجیه و سرشناس در هند و هم عصر ابوالحسن عمری نسابه، از اعلام قرن پنجم هجری قمری و پسر عموی پدری اوست (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۴).

محمد اصغر (ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۳۵۲) و اکبر، فرزندان عمر منجورانی که به زهد و تقوا و ورع آراسته بودند نیز در هند، نسل فراوان داشته‌اند.

سید محمد اکبر، در هند صاحب سه پسر به اسامی: احمد، عمر و عبدالله و چند دختر بود؛ (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۳؛ ابن عنبه، ۱۳۶۳ش، ص ۴۰۵). کما اینکه محمد اصغر بن عمر منجورانی نیز دارای فرزندانی در هند بوده است (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۵۷).

بعدها از همین خانواده، سید ابو عبدالله محمد، معروف به شهید، فرزند ابوعلی حسین بن حمد بن عمر منجورانی در قیام عمویش، جعفر الملک به شهادت رسید و نسل زیادی از او در سند و هند به یادگار ماند (عمری علوی ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۴).

ب) جعفر الملک مولتانی^۱

سومین برادر یا بهتر بگوییم، مهم‌ترین علوی مؤثر در شبه قاره هند در ابتدای قرن سوم هجری، جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطرف بن امام علی علیه السلام

۱. مولتان یا ملتان، از شهرهای امروزه استان پنجاب در کشور پاکستان و مرکز ناحیه مولتان است. این شهر، در بخش جنوبی استان، و ششمین شهر بزرگ پاکستان است. جمعیت ناحیه مولتان در سال ۱۹۹۸ میلادی، بالغ بر ۳/۸ میلیون نفر بوده است. مولتان، شهر صوفیان بزرگ و زیارتگاه‌ها شناخته می‌شود.

است. او به دلیل ترس از جاننش که از سوی حاکمان عباسی در حجاز مورد تهدید قرار گرفته بود، به همراه سیزده تن از فرزندانش به مولتان مهاجرت کرد و با استقبال علویان و شیعیان روبه‌رو شد.

ابوالحسن عمری نسابه، از دانشمندان انساب قرن پنجم هجری، از قول عبیدلی نسابه درباره جعفر الملک می‌نویسد: «اجمال خلق وسعة نفس و شجاعة قلب و كثرة مال و ولد». (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۵).

وقتی او به مولتان رسید، بسیاری از اهالی آنجا و روستاهای اطراف به او پیوستند و به او ملقب «ملک» را دادند و وی بر آنان خطبه خواند و آنجا را به تصرف خود در آورد و فرزندانش در آنجا حکومت داشتند. او ۳۴۶ فرزند داشته است (ابن عنبه، ۱۳۶۳ش، ص ۴۰۵).

ابوطالب مروزی، لقب او را «المؤید من السماء» ذکر می‌کند و می‌نویسد: «وهو أكثرهم عددًا؛ یعنی او دارای نسل زیادی است (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۶).

دربارهٔ خاندان او نوشته‌اند: «منهم ملوک و أمراء و علماء و نسابون و أكثرهم علی رأی الإسماعيلية ولسانهم هندي وهم یحفظون أنسابهم وقلما تعلق علیهم من لیس منهم».

از یکی از فرزندان نقل شده است که پدرش، جعفر الملک، حدود صد سال عمر داشته و وقتی وفات یافته، یکی از زنانش حامله بوده که پس از به دنیا آمدن این فرزند، او را به نام پدر جعفر نامیدند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۶).

او در مولتان وفات یافت و دارای آرامگاهی بود (ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۳۳) (=وله بمولتان من المشهد). از میان فرزندان، آنانی که به مذهب اسماعیلیه بودند، در سند و مولتان، و آنان که مذهب زیدی داشتند، به طالقان و طبرستان، و آنان که شیعه امامی بودند، به بغداد، فارس و مدینه مهاجرت کردند که در کتب انساب به آنها اشاره شده است (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۳).

درباره تعداد فرزندان معقب جعفر الملک نیز اختلاف است. ابن خداع نسابه از ۲۸ فرزند، عبیدلی نسابه از ۵۵ فرزند، بیهقی از هشتاد فرزند و عمری نسابه از ۴۴ فرزند

او، قایل اند که نسل تداوم یافته است (ابن عنبه، ۱۳۶۳ ش، ص ۴۰۵ و ۴۰۶). به هر حال، آنها با خانواده‌های حکام محلی و شخصیت‌های برجسته آنجا پیوند خانوادگی برقرار کردند که این امر، موجب تحرک زیاد هیئت او شد. تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها به جنبش اسماعیلیه پیوستند. بعدها مولتان به دست طایفه حَبّاری از قبیله قریش افتاد. از آغاز تسلط عرب بر مولتان، حَبّاری‌ها در حکومت‌های محلی، پست‌های مهم و کلیدی را در دست گرفتند.

در قرن سوم میلادی، آنان حکومت پادشاهی نیمه‌مستقل خویش را تشکیل دادند، پیوند خانوادگی با علویان برجسته، افزایش هیئت و شکوه حَبّاری‌ها را در پی داشت و به جنبش شیعی در مولتان، تحرک خاصی بخشید (رضوی، ۱۳۷۶ ش، ص ۲۳۵).

فرزندان و نوادگان جعفر الملک در شبه قاره هند

در اینجا تنها به اسامی فرزندان بلافصل و نوادگان جعفر الملک که در سند، بلخ، هند و مولتان سکونت داشته‌اند، اشاره می‌شود و از ذکر دیگر فرزندان، خودداری می‌گردد.

ادریس بن جعفر الملک

از او با عنوان «الرئیس بالسنند» یاد می‌شود (بیهقی، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۶۰۰؛ ابن طباطبا، ۱۳۸۸ ق، ص ۱۸۴). وی سه فرزند معقب داشت که در مولتان و هند سکونت داشتند (مروزی، ۱۴۰۹ ق، ص ۱۷۸) از او با عنوان «سید الاخوه» نیز یاد شده است. او چند شهر مهم شبه قاره را طی جنگ‌های پدرش به تصرف در آورد (عمری علوی، ۱۴۰۹ ق، ص ۲۷۹). از فرزندان معقب او محمد ابو جعفر و علی را نام می‌برند که نسلشان در مولتان بودند (فخر رازی، ۱۴۱۹ ق، ص ۲۱۱).

اسماعیل الاصغر بن جعفر الملک

اسماعیل الاصغر فرزندان در بلخ، سند و جرجان داشت و برخی از آنها به بغداد مهاجرت کردند (عبیدی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۴).

از او چهار فرزند معقب به اسامی: یونس، حسین، علی اقطع و محمد که در سند سکونت داشتند، به یادگار ماند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۸).

از نوادگانش ابومحمد حسن جرجانی، فرزند علی اقطع بن اسماعیل اصغر است که با معزالدوله دیلمی در ارتباط بود (همان، ص ۲۶۹).

ابراهیم الأصغر بن جعفر الملك

ابراهیم الاصغر در سند سکونت داشت و صاحب دو فرزند به نام‌های جعفر و صفیه بود (همان، ص ۲۸۰).

احمد و جعفر، فرزندان جعفر الملك

فرزندی از احمد در هند سکونت داشت (ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۳۵۲) که به «الأمیر عمر» معروف بود: «و کانت له جلاله بالهند» (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۴).

جعفر بن جعفر الملك

از جعفر نیز با عنوان «القائد بالسند» یاد می‌کنند. وی مکنی به ابوالفضل، و سیدی شجاع بود. پس از وفات پدرش به دنیا آمد و نام او را بر وی نهادند. او دارای هفت فرزند به اسامی: ستی، علاء، حسن و حسین، ام عبدالله، خدیجه و ابراهیم است (همان، ص ۲۷۵ و ۲۷۶).

از میان فرزندان او تنها سه نفر دارای نسل هستند:

۱. ابوالحسن علاء بن جعفر بن جعفر الملك که از او با عنوان «القائد بالسند» و عبارت «و کان زاهداً شجاعاً» یاد می‌شود. او به هرات مهاجرت کرد و سپس در بخارا وفات یافت (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۰۹؛ عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۶). برخی نیز نوشته‌اند که او در مولتان بوده است (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۳).

از او فرزندان دانشمندی به وجود آمد که در جوزجانان، و جماعتی هم در ولوالج سکونت داشتند (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۷) که از آنها سید ابوجعفر محمد النسابة النقیب در هرات بود که از او با عبارت «الثقات المعتمدين المصنفين فی النسب» یاد شده و دارای نسل زیادی در هرات است که سادات ذی‌حسبی هستند (همان، ص ۱۷۹).

۲. حسین بن جعفر بن جعفر الملک که در مولتان سکونت داشت.
۳. حسن بن جعفر بن جعفر الملک که در هرات بود (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۳) و از او جعفر بن ابی محمد حسن بن جعفر القائد به وجود آمد که در مولتان سکونت داشت و در آنجا دارای نسل است (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۸).

حسن و حسین، فرزندان جعفر الملک

حسن در سند دارای نسل بود (عیبدلی، ۱۳۸۸، ص ۲۹۹) و نسل حسین به غزنه، سپس به سند مهاجرت کردند؛ اما امام فخر رازی، نسلش را با اندکی تسامح در هند، غزنه و بلخ دانسته است (فخر رازی ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۳).

حمزة و حمزة الأصغر، فرزندان جعفر الملک

حمزة الاصغر، صاحب سه فرزند به اسامی: محمد، یعقوب و احمد الأمير النقیب بود که همه آنان در هند سکونت داشتند.

از همین خاندان، می توان به امیر داوود بن عباس بن احمد الأمير بن حمزة الأصغر یاد کرد که امارت هند را به عهده داشته و دارای نسل زیادی بوده است (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۱).

درباره احمد بن حمزة الأصغر، نوشته اند که او دارای ده فرزند بود (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۸) و نسلش از هشت فرزند او تداوم یافت که در هند و مولتان سکونت داشتند.

از احمد، به «امیر الجلیل» و «نقیب سادات» یاد می کنند. او طی جنگی در کجور ترک در مکران، چشمانش را از دست داد و دستگیر شد و سپس توانست به مولتان برگردد.

از او دوازده فرزند معقب به یادگار مانده بود که همه آنان در هند سکونت داشتند (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۷) که از آنان می توان به اسامی ذیل اشاره کرد:

عبدالرحمان بن احمد الأمير که در بست سکونت داشت.

اسماعیل الکبیر که در سال شهادت علویان، کشته شد.

محمد، عباس و امیر جلیل، و نقیب محترم، عمر بن احمد.
از این خاندان می توان از امیر داوود بن عباس بن علی بن امیر عمر بن امیر احمد بن حمزة الاصغر نیز یاد کرد.

دو شجاع محترم، عبدالله و محمد، فرزندان عباس بن امیر احمد بن حمزه، که در «عام الشهاده» به شهادت رسیدند، که از نسلش، صاحب مکران است. عیسی بن عباس بن امیر احمد، برادر عبدالله و محمد است که در جنگ منصوره به شهادت رسیده است.
از همین تبارنامه، می توان از ابوزید محمد بن جعفر بن محمد بن احمد الأمیر بن حمزه نیز یاد کرد که به بغداد مهاجرت کرد و سیدی شریف، عاقل و محترم بود (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، صص ۲۷۸ و ۲۷۹).

ابوالحسن عمری نسابه، درباره حمزة بن جعفر الملک، مطالب بسیار سودمندی ارائه می دهد؛ اما نمی نویسد که این حمزه، همان اصغر است یا اینکه به قرینه اصغر، وی حمزة الأكبر است.

به هر حال، در اینجا به آنها اشاره می کنیم؛ زیرا نقش آنان در سند، هند و مولتان، بسیار پررنگ و اثرگذار بوده است.

حمزة بن جعفر الملک، نه فرزند به اسامی: فاطمه، جعفر، عیسی، عبدالله، عبیدالله، یعقوب، ابراهیم، محمدا میر و احمد امیر داشت.

محمد بن عبدالله بن حمزه، در هرات سکونت داشت.

یعقوب بن حمزه، چهار فرزند به اسامی: عبدالله، احمد، حسین و حمزه داشت که عبدالله بن یعقوب بن حمزه، خود صاحب چهار پسر معقب به نام های محمد، ادريس، قاسم و یعقوب بود.

ابوالغنائم محمد بن علی نسابه عمری می گوید که یعقوب بن عبدالله بن یعقوب بن حمزه را در بصره ملاقات کردم و از او درباره نسب برادرانش پرسیدم.

ابراهیم بن حمزه، صاحب هفت فرزند به اسامی: بدر، عبیدالله، یعقوب، عیسی، جعفر، حمزه و سلیمان بود.

سیدمحمد، امیر نقیب بن حمزه، بنا به گفته عبیدلی نسابه، صاحب فرزندان بسیاری بود که تا ۲۵ نفر آنان را برشمرده‌اند. از میان آنان، قاسم، عیسی، طالب و ذهلا در جنگی که میان کفار هند و علویان به وقوع پیوست، کشته شدند که عمری نسابه این چنین از آنها یاد می‌کند: «المقتول فی غزاة الشهادة وهذه وقعة لهم مع كفرة الهند أصيب فيها العلویون قتل بها لمحمد الامیر أربعة بنین علی دم واحد».

او سپس می‌افزاید که از نوادگانش، سیدعبدالله بن موسی بن عیسی المقتول بن محمد الامیر بن حمزه است که در منطقه الج هند سکونت داشت. او فرزندی به نام ابوتمیم محمد دارد که گندم‌گون، خوش صورت، دارای ذوق شعری بود و به چند زبان صحبت می‌کرد. از او نوادگانی در مصر تا امروز باقی هستند.

ایشان، فرزندی به نام ابوالحسن علی بن یوسف بن موسی بن عیسی المقتول بن محمد الامیر بن حمزه داشت که بسیار بلندقد و زبانش اعجمی (= هندی) بود و چهار فرزند داشت که همگی در معره مصریین دفن شدند.

دیگر از ایشان، می‌توان به حسن بن عمر بن حسن بن علی بن حمزة بن جعفر الملک یاد کرد که از او با عنوان «ملک مولتان» یاد می‌شود (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، صص ۲۷۷ و ۲۷۸).

ابوعبدالله داوود و زید الاعور، فرزندان جعفر الملک

سیدداوود چندین فرزند داشت که از دو تن آنان، دارای نسل است و از ایشان، نقباء و نساب غزنه و هرات و طایفه‌ای نیز در هند، فرغانه و اسروشنه در ماوراءالنهر باقی مانده است (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۷؛ عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۸۱).

سیدزید اعور، از شجاعان علوی به شمار می‌آمد و از او با عنوان «وکان فارسهم بالمولتان» یاد می‌شود. او صاحب سه پسر و دو دختر به اسامی: محمد رواسی در هرات، جعفر، زید، ام جعفر و ام موسی بود (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۸۵).

صالح و سلیمان، فرزندان جعفر الملک

صالح، فرزندی به نام محمد داشت که از کرمان به سند بازگشت (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۹). سیدسلیمان نیز فرزندی در مولتان داشت (عبیدلی، ۱۳۸۸، ص ۲۹۹)؛ اما

خودش ساکن سند بود. از او نوزده پسر به یادگار ماند که بیشترشان در هند می‌زیستند و از ده فرزند او، نسل ادامه یافته است و جمع کثیری از آنان در هرات سکونت داشتند و بیشترین نوادگان او از محمد بن سلیمان هستند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۹).

عباس و عبدالجبار، فرزندان جعفر الملک

عباس، صاحب دو فرزند بود که از نسل آنها در هند، سمرقند، هرات، فرغانه، مولتان و بلخ باقی هستند (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۸) یکی از فرزندان علی نام داشت که بیشترین نسلش در هند ساکن بودند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۹).

از نوادگان او اسحاق و یعقوب بودند که با فرزندان محمد بن عباس بن جعفر الملک، در مولتان سکونت داشتند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۹).

بنا به نوشته ابن طباطبا، سیدعبدالجبار در سند ساکن بود (ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۱۸۴). از او سه پسر معقب باقی ماند که در عراق، طبرستان، ماوراءالنهر و بلخ دارای نسل بودند (مروزی ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۹).

بنا به گفته ابوالغنائم دمشقی نسابه، فرزندان عبدالجبار در سند، بلخ و عمان بودند؛ اما ابن دینار می‌گوید که فرزندان او در رنج سکونت داشتند.

از فرزندان او، حسن به عمان، ابوطالب به بلخ، و علی به بُست مهاجرت کردند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۸).

فرزندان عبدالخالق، عبدالرحمن، عبدالصمد، عبدالعظیم، عبدالواحد بن جعفر الملک فرزندان عبدالخالق در هند ساکن بودند (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۴) و عبدالرحمان، فرزندی به نام حسین داشت که در مولتان سکونت داشت (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۰).

عبدالصمد در سند ساکن بود (ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۱۸۴؛ عییدلی، ۱۳۸۸، ص ۳۰۱) و نسلش به هند مهاجرت کردند (عمری علوی ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۱).

عبدالعظیم نیز در سند می‌زیست (عییدلی، ۱۳۸۸ق، ص ۱۸۴)؛ و نوادگانش را «سندائین» می‌خواندند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۷) و برخی اعقابش به ری و واسط مهاجرت کردند (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۳).

از عبدالواحد بن جعفر الملک با عنوان «ملک هند» یاد می‌شود. نسل زیادی در هرات از او باقی ماند (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۸). یکی از نوادگان او که در قرن ششم هجری می‌زیست، معز الاسلام، نقیب سادات هند، ابوالقاسم منصور بن ابی‌عبدالله محمد بن ابی‌القاسم محمد بن ابی‌علی الاطروش بن ابی‌طاهر الطیب بن عبدالله بن جعفر الملک است که سیدی بسیار شریف بود (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۸).

عبیدالله و عقیل، فرزندان جعفر الملک

از عبیدالله با عنوان «سید جلیل مدنی» یاد می‌شود. ظاهراً او در مدینه به دنیا آمد و در مسیر بلخ به شهادت رسید. او سرشار از علم بود. بعدها اعقاب او در هند به حکومت رسیدند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۷).

می‌گویند برخی از نسلش در سند بودند؛ اما در این موضوع، جای تأمل است (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۴).

سید عقیل در سند می‌زیست، سپس به بخت رفت و از آنجا راهی هرات شد و دارای نسل زیادی است (عبیدلی، ۱۳۸۸ش، ص ۲۹۹).

ابوطالب مروزی، او را مکنی به ابوالقاسم و نسل او را در غزنه و هرات نوشته است (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۸). از فرزندان او سید عمید ابوطاهر محمد بن ناصر الابحر بغزنه ابن امیرجه بهراه ابن اسماعیل بن حسن بن حسین الضریر بن عقیل است که ندیم سلطان مسعود سبکتکین بود.

وی فرزندان و برادری در هرات به نام سید عمید العالم مرتضی بن محمد بن اسماعیل رئیس بهراه بن حسین بن حمزه بن قاسم بن جعفر بن عقیل داشت که با سلجوقیه، دختر الب ارسلان سلجوقی، ازدواج کرد و صاحب فرزندان شد (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۸).

علی اکبر و عمر و عیسی، فرزندان جعفر الملک

سید علی اکبر در سند سکونت داشت و دارای چهار پسر و دو دختر بود که آنان در بلخ، هند، سند، دمشق و سیرجان سکونت داشتند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۸).

سید عمر، مکنی به ابوالقاسم، دارای نسل زیادی است که در مولتان (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۰۰) و هند و ماوراءالنهر و هرات پراکنده بودند (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۸). سید عیسی بن جعفر الملک، مکنی به ابوالحسن، و معرف به مدنی، ساکن مولتان بود. وی دو فرزند معقب، یکی به نام احمد و دیگری به نام عبدالله داشت که احمد دارای شش فرزند در بلاد مختلف، از جمله در محله نوکنده بخارا، کلاباد، و جماعتی در ولوالج و مولتان بودند (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۷).

عبدالله بن عیسی، فرزند دیگر او در مولتان سکونت داشت. سه برادر او، محمد، موسی و احمد بودند که اولی در بلخ، و دومی در خراسان سکونت داشت و برادر سوم نیز مردی عقیف، دین دار و راوی حدیث بود (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۷). از نوادگان سید عیسی می توان از ابونصر عییدالله بن احمد المحدث بن عیسی بن جعفر الملک یاد کرد که نسلش در مولتان بودند (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۱) و برادرش جعفر بن احمد المحدث که به طالقان رفت و برادر دیگرش، حمزة بن احمد، مکنی به ابو عبدالله، صاحب فرزندی به نام علی، و دختری به نام ستی از زنی هندی بود (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۸).

مادر برادر دیگرشان به نام عیسی بن احمد، مکنی به ابوالحسن، هندی بود که عیسی را در بلخ به دنیا آورد و معلوم می شود که همسرش در این شهر سکونت داشته است (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۸).

فضل و محسن، محمد اکبر و مظفر، فرزندان جعفر الملک فضل، یک فرزند به نام محمد داشت که در سند ساکن بود و یک دختر داشت (همان، ص ۲۸۱).

فرزندان محسن به هند رفتند؛ (همان، ص ۳۰۰) اما زین الشرف نسابه می گوید: «او تنها صاحب چند دختر بوده است» (ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۳۵۲). محمد الاکبر، فرزندی به نام ابوالحسین احمد داشت که در سند ساکن بود. نسلش در طبرستان بودند و جمعیت آنان زیاد شد (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۰۹).

سید مظفر، مکنی به ابو حمزه، در سند سکونت داشت و در سمرقند وفات یافت و اینک قبرش در آنجاست (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۹)، فرزندان او در سمرقند و سند پراکنده بودند (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۹؛ ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۱۸۴).
 از سید مظفر، با عبارت «مخلاً ملکاً جلیلاً» یاد می‌کنند (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۹).
 از نوادگان او سید الامام، ابوالقاسم علی بن عقیل بن مظفر بن حسین امیر کا بن مظفر بن جعفر بن مظفر است که دارای پسر، برادر و عموهایی در سمرقند بود که یکی از آنها حسین محمدی نام داشت (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۹).

هارون، یحیی، یعقوب و یونس، فرزندان جعفر الملک

سید هارون علوی، در سند سکونت داشت و دارای هفت فرزند بود که فرزندان‌شان در هرات، غزنه، مولتان، بُست، خراسان، طبرستان و بصره سکونت داشتند (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۷).

ابوالحسن عمری می‌نویسد: «هارون، دارای نسل زیادی در سمرقند، بلخ، بُست و نیشابور است و از ایشان، می‌توان به سید اسماعیل بن ابی القاسم عبدالله بن ابی عبدالله حسین، معروف به امیر کا بن جعفر بن محمد بن هارون یاد نمود» (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۰۰).

یوسف بن جعفر بن هارون، نواده دیگر اوست که در مولتان دارای نسل بود (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۰).

سید یحیی علوی در سند سکونت داشت (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۸) و برادرش سید یعقوب در این ایالت به حکومت و امارت رسید (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۹).

برادر دیگرشان سید یونس نیز در سند می‌زیست (بیهقی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۰۰؛ ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۱۸۴) و دارای نسل زیادی در مولتان و ماوراءالنهر شد (عیسلی، ۱۳۸۸، ص ۳۰۰).

از او چهار فرزند به اسامی: احمد و محمد که نسلشان در مولتان و عیسی و عبدالرحمان که نسلشان در اوزکند و سمرقند بودند، به یادگار ماند (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۱).

محمد الاوسط بن جعفر بن کفل بن جعفر الملک

محمد الاوسط در عام الشهاده در هند به قتل رسید (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۹).

ابویوسف یعقوب بن اسحاق بن جعفر الملک

ابویوسف یعقوب، به ابن سندیه معروف بود و از آن رو به این نام معروف شد که مادرش اهل سند بود (عمری علوی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۲). پدرش از بزرگان و فضیلائی علوی بود که از سوی عضدالدوله دیلمی، نقیب طالبیان مدینه السلام بغداد شد (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۰۸). به هر حال، آنچه مسلم است، اینکه جمع کثیری از فرزندان، نوادگان و نواسگان جعفر الملک، در مولتان، هند، سند، بلخ، طالقان، ماوراءالنهر و دیگر شهرهای شبه قاره هند سکونت داشتند و میان آنان، فقها، نقباء، شرفا، راویان حدیث و جنگ آوران شجاع به چشم می خورد که بنا به گفته ابوالحسن محمدی نسابه، مذهب بیشتر آنان اسماعیلیه بوده است. یعقوب بن لیث صفاری، پس از حمله به حکومت نوپای حسن بن زید داعی، مؤسس دولت علویان طبرستان، در ۲۶۱ قمری، آهنگ مولتان نمود تا دولت اسماعیلی جعفر الملک را از بین ببرد. از این رو، در این جنگ جمع کثیری از فرزندان و نوادگان جعفر الملک به شهادت رسیدند و به همین دلیل، آن سال را «عام الشهاده» نامیدند (فقیه بحر العلوم، ۱۳۸۴، صص ۱۸۵-۱۸۳).

نوادگان محمد حنفیه

دیگر از علویانی که به شبه قاره هند مهاجرت کردند، نوادگان محمد حنفیه بن امام علی علیه السلام هستند.

ابوطالب مروزی می نویسد: «از نسل علی الاکبر بن محمد حنفیه، جماعتی به موصل، مصر، واسط و هند مهاجرت کردند» (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۶۶).

ابن طباطبا نسابه، از دانشمندان قرن پنجم هجری قمری، فرزندان حسن بن علی بن محمد اشهل البقیع بن عون بن علی بن علی بن محمد حنفیه را از مهاجران به هند بر می شمارد (ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۳۵۲).

در مکران نیز علی بن جعفر الاصغر بن عبدالله بن جعفر بن محمد حنفیه سکونت داشت و از او در آنجا محمد و علی، زاده شد (همان، ص ۳۲۳).

ظاهراً این مهاجرت‌ها پس از سکونت دیگر سادات علوی و فرزندان جعفر الملک و برادران او در طالقان و منجوران بلخ است که راه را برای سادات علوی و بعدها برای سادات حسنی مهیا کرده بودند.

اگر از لحاظ اعتقادی نیز بنگریم، شاید علویانی که با جعفر الملک در مذهب هم عقیده بودند و تمایل به اسماعیلیه داشتند، به این مناطق مهاجرت می کردند. همچنین ممکن است احترامی که اهالی این مناطق به علویان ابراز می کردند، باعث مهاجرت گسترده علویان به این مناطق شده است.

نوادگان امام حسن علیه السلام در شبه قاره هند

پس از کشته شدن عبدالله اشتر در اواسط قرن دوم، ما در این قرن، شاهد مهاجرت علویان حسنی به سند و کابل و هند نیستیم؛ اما با روی کار آمدن جعفر الملک از سال ۲۲۰ قمری به بعد، نوادگان امام حسن علیه السلام به هند و دیگر مناطق تحت سیطره جعفر الملک مهاجرت کردند که از آنها می توان به افراد ذیل اشاره نمود.

قاسم و محمد، فرزندان حسن بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام

فرزندانی از این دو، به مولتان مهاجرت کردند. مادر قاسم، دختر عیسی بن محمد بطحانی بن قاسم بن زید بن امام حسن علیه السلام بود (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۵).

از فرزندان حسن بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بطحانی بن قاسم بن زید بن امام حسن علیه السلام در هند سکونت داشتند (ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۳۵۲). برخی از آنان نیز به سند، بخارا، همدان و مولتان مهاجرت کردند (اعرجی، ۱۴۲۷ق، صص ۱۰۲ و ۳۹۹).

از این میان، فرزندان محمد الاکبر بن عبدالرحمان بن قاسم بن محمد بطحانی حسنی، در قزوین، طبرستان و مولتان بودند (اعرجی، ۱۴۳۳ق، ص ۱۴۰؛ اعرجی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۰۲ و ۳۹۹).

برخی نوادگان محمد، که از او با عنوان «شریف» یاد می‌شود، در صعید مصر، هند، مولتان و عراق سکونت داشته و در این نواحی پخش شده‌اند (کیا گیلانی، ۱۴۰۹ق، ص ۴۰).

حسین بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بطحانی حسنی، در سند سکونت داشت و فرزندان او به بخارا و هند مهاجرت کردند (مروزی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۳۲).

وی فرزندی به نام علی بن حسین داشت که به مولتان رفت و در آنجا صاحب دو فرزند به نام‌های حسن و حسین شد (ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۳۲۳).

همچنین عبدالله بن محمد بن حسن بن محمد بن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم حسنی، در مولتان سکونت داشت که از سادات قرن چهارم هجری و ابتدای قرن پنجم است (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، صص ۳۲۳ و ۳۲۴).

ابوالعباس احمد بن یحیی المتقرب بن هارون بن محمد بن حسن بن محمد بن حسن بن محمد بن عبدالرحمن، معروف به هوک مولتانی، از همین خانواده است که سیدی شریف بود (ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۳۲۴).

از فرزندان عبدالله بن محمد بن جعفر بن حسن بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بطحانی حسنی نیز در سند سکونت داشتند (ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق، ص ۱۸۴).

همچنین محمد بن ابی‌هاشم عبدالله الحافظ بن قاسم ترجمان‌الدین بن ابراهیم طباطبا بن اسماعیل الدیباج بن ابراهیم الغمر بن حسن المثنی بن امام حسن علیه السلام که از اشراف سند و خاندان جعفریه هستند. عبدالله الحافظ، جد امرای بنی وهاس، بنی صفی‌الدین، بنی حمزه و آل یحیی است که مدت مدیدی حکومت سند را به عهده داشتند و تفصیل اعقاب او را سید محمد کاظم یمانی، از دانشمندان انساب قرن نهم هجری، ذکر کرده است (موسوی یمانی، ۱۳۷۷ش، ص ۱۱۱).

نوادگان امام حسن علیه السلام چنان در دهلی و هند زیاد شدند که طایفه‌های بی‌شماری را بعداً در این کشور پی‌ریزی کردند؛ مانند سید عمادالدین محمد بن حسین بن قریش حسنی که ابتدا به خراسان رفت و از آنجا به هند مسافرت کرد و در شهر دهلی سکنا گزید و در آنجا صاحب چندین فرزند شد (اعرجی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۷۹).

همچنین می‌توان از حافظ‌الدین احمد بن جلال‌الدین علی مدائنی حسنی یاد نمود که به هند مهاجرت کرد و در شهر تانا سکنا گزید و در آنجا صاحب چندین فرزند شد تا اینکه در یکی از سفرهایش در دریای هند غرق شد (ابن‌عنبه، ۱۳۶۳ش، ص ۳۵۰؛ اعرجی، ۱۴۲۷ق، ص ۴۵۷).

نوادگان امام سجاده علیه السلام در هند و مولتان

نوادگان حضرت امام علی بن‌الحسین السجاد علیه السلام تا قرن چهارم، حضور کم‌رنگی در شبه‌قاره هند داشته‌اند. شاید دلیل آن، شهادت حضرت یحیی بن زید علیه السلام در جوزجان به دست بنی‌امیه باشد. به هر حال، علمای انساب از سکونت ابوالعباس احمد النخاس بن محمد بن حسین بن حسین ذی‌الدمعة بن زید الشهید بن امام سجاده علیه السلام در هند خبر می‌دهند و نسل او را در نصیبین که به «برغوث» مشهور است، می‌دانند (فخر رازی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۵۱).

همچنین ابومنصور محمد بن ابی‌العباس احمد الناصر بن ابی‌الصلت یحیی بن احمد بن علی بن عیسی بن یحیی بن حسین ذی‌الدمعة بن زید الشهید علیه السلام، نقیب و سرپرست سادات مولتان هند بوده است که نشان از موقعیت بالای این سید حسینی دارد (مروزی، ۱۴۰۹ق، صص ۴۵ - ۴۴).

نوادگان امام صادق و امام کاظم علیه السلام در هند

از نوادگان امام صادق علیه السلام، تنها شخصی که در منابع آمده است که به هند مهاجرت کرده یا تبعید شده، سید ابوالجدید بن ایوب بن شادی حسینی، از نوادگان محمد بن علی العریضی بن امام صادق علیه السلام است. او ابتدا به عدن رفت و از آنجا که مسعود بن سبکتکین از وی وحشت داشت، او را در ۶۱۱ هجری قمری به هند تبعید کرد و پس از فوت مسعود، وی از آنجا به حضرموت رفت (موسوی یمانی، ۱۳۷۷ش، ص ۵۳). در قرون بعدی نیز گزارشی در دست است که سید علی مشهدی بن هارون مشهدی حسینی، که از شعرا و مورخان و جغرافی‌دانان بود، به هند مهاجرت کرد (موسوی

یمانی، ۱۳۷۷ش، ص ۵۸) درباره نسب ذکر شده در کتاب المنتقله مورد بحث است که ظاهراً سیدعلی مشهدی از سادات رضوی مشهد است که به هند مهاجرت نمود).

دیگر از علویان هند، نوادگان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام هستند که از اواخر قرن چهارم به شبه‌قاره هند مهاجرت کردند. نخستین این سادات، سیداسحاق بن ابراهیم العسکری بن موسی ابی‌سبحة بن ابراهیم المرتضی بن امام کاظم علیه السلام است که مکتبی به ابوالمعالی، و ملقب به المؤید بالبراهین است که حدود ۱۲۰ سال عمر کرد. او از دانایان اهل زمان و دانشمندی عامل و محبوب قلب‌ها بود. مذهبش زیدیه بود و از طرف محمد الراضی، خلیفه عباسی، در تنگنا بود. از این رو، سال ۳۲۸ هجری قمری از بغداد خارج شد و به بلخ مهاجرت کرد. او چهار فرزند به اسامی: احمد، داوود، جعفر و ابراهیم داشت. از نسل ابراهیم، سیدمبارک خان (ابن توغان بن هارون بن توغان بن سلیمان بن احمد بن داوود بن حمزة بن سلیمان بن حمزة بن علی بن ابراهیم المؤید) است که نایب تیمور لنگ بر دهلی بود و نام اصلی‌اش ابراهیم خان است. از نسل وی سلطان‌عالم‌شاه است که حاکم دهلی و توابع آن شد. او در ۸۸۱ هجری قمری در شهر بدرون هند وفات یافت (موسوی یمانی، ۱۳۷۷ش، صص ۸۲ - ۸۱).

نسل جعفر و داوود، فرزندان اسحاق المؤید بالبراهین، در کشمیر انتشار یافت. از نسل صفی‌الدین احمد بن اسحاق المؤید موسوی، سیدتاج‌الدین موسوی است که سال ۶۹۰ هجری قمری به دهلی رفت و سلطان شمس‌الدین علی با دخترش ازدواج کرد و او را ملقب به «ملک‌العلماء» و مفتخر به لقب «سید‌العالم» و «تاج‌الملک» نمود (همان، صص ۸۵ - ۸۳).

از دیگر موسویان مهاجر به هند، سیدعلی بن حمزة بن جعفر بن ابراهیم الاصغر المرتضی بن امام کاظم علیه السلام است که در خشاب (مدینه فی آخر اعمال خراسان ممایلی الهند و ملطان) (موسوی یمانی، ۱۳۷۷ش، ص ۸۷) سکنا گزید. از این خانواده، می‌توان به سید ضیاء‌الدین، مشهور به سامی بن هبة‌الله بن علی بن علی بن حمزة بن اسماعیل بن ابراهیم بن حمزة بن جعفر بن ابراهیم المرتضی موسوی اشاره کرد (موسوی یمانی، ۱۳۷۷ش، ص ۸۷).

دیگر از نوادگان امام هفتم علیه السلام می توان از سیدعلی بخاری موسوی ابن زین العابدین علی بن عبدالرحیم بن جعفر بن عبدالله بن هبة الله بن حمزة بن ابراهیم بن یوسف بن محمد بن احمد بن حسین بن حسین بن فضل بن موسی بن موسی بن جعفر بن امام کاظم یاد کرد که از سادات متأخر ساکن در هند است و از نوادگان وی، سیدجلال الدین بخاری است که در هند به وی اعتقاد زیادی داشتند و دارای حشمت و جاه بود.

سیدمحمد بن علی بن محمد بن علی بن طالب بن حمزة بن محمد بن سلیمان بن عیسی بن حمزة بن احمد بن ابراهیم المجاب بن محمد بن امام کاظم علیه السلام، معروف به «گیسو دراز»، از دیگر سادات متأخر است که به هند رفت و اینک آرامگاهش در گلبرگه، مزار باشکوهی است و نوادگانش از احترام خاصی برخوردارند و برخی از آنان به مقام وزارت رسیدند (موسوی یمانی، ۱۳۷۷ش، ص ۹۸).

بنابراین، سادات رضوی که اینک در هند و پاکستان، به وفور دیده می شوند و شامل خاندان های مشهوری هستند، از قرن نهم به بعد به هند مهاجرت کردند و بیشتر آنان از مشهد مقدس به کشمیر، و از آنجا به هند نقل مکان نمودند.

نتیجه گیری

تاریخ ورود مسلمانان به شبه قاره هند، پیشینه ای دیرینه دارد و افزون بر حضور جمعیت های شیعیان در دوره های مختلف تاریخی در ارکان قدرت، حکومت های شیعی نیز در شبه قاره تشکیل شده اند که ابنیه های تاریخی متعدد، نشانه هایی از آن روزگاران به شمار می آید.

شیعیان، به ویژه علویان حجاز، در قرون نخستین اسلامی به واسطه ظلم و ستم های که در حقتشان می شد، از کانون های اصلی شیعه (مدینه و عراق) به نواحی دیگر مهاجرت می کردند. گاهی این مهاجرت ها به اختیار و گاه به اجبار بوده است. بسیاری از این مهاجران، کسانی بودند که در انقلاب های شیعی علیه حکومت مرکزی شرکت کرده بودند. ورود این گروه از شیعیان، آگاهی و رشد افکار شیعه در مناطق مختلف را

در پی داشت. اگرچه بسیاری از شیعیان مهاجر علوی، مذهب زیدی و اسماعیلی داشتند، بذر تشیع را همین شیعیان زیدی و اسماعیلی کاشتند.

شبه قاره هند نیز از کانون‌هایی بود که با ورود گروه‌های مختلف علوی و شیعی و همچنین گرایش برخی حکومت‌های هند به شیعه، باعث رشد و بلوغ تشیع در آن سامان گردید. به هر حال، تشیع تحت تأثیر عوامل متعددی وارد هند شد. با این حال، به درستی نمی‌توان زمان دقیق ورود شیعیان اثناعشری به هند را تعیین کرد؛ زیرا شیعیان به طور عموم، همواره در اقلیت بودند و اساساً از دلایل مهاجرت آنها مشکلاتی بود که حکومت مرکزی برای شیعیان، به عنوان یکی از گروه‌های مخالف حکومت، پدید می‌آوردند. ورود علویان در مقام منادیان تشیع و همچنین فرزندان رسول خدا ﷺ، برای هندوها جاذبه داشت و آنها به اکرام و اعزاز ایشان می‌پرداختند؛ تا جایی که در قیام یحیی بن زید و همچنین عبدالله اشتر شرکت جستند و در تشکیل حکومت اسماعیلی در مولتان توسط جعفر الملک، نقش آفرینی کردند.

دانستن تیره‌های مهاجر علوی به شبه‌قاره هند، از آن رو اهمیت دارد که انگیزه مهاجرت، مذهب و نقش آنان در تشیع شبه‌قاره و خاندان‌های برخاسته از ایشان و همچنین فرهنگ و آداب به‌جامانده از ایشان، مورد نظر قرار خواهد گرفت.

منابع

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، ۱۹۸۹م، الکامل فی التاریخ، چاپ اول، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت.
۲. ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م. ۱۳۶۶ش، احمد بن علی، لسان المیزان، بیروت، دارالفکر.
۳. ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م، تهذیب‌التهذیب، چاپ دوم بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۴. ابن طباطبا علوی اصفهانی، ابراهیم بن ناصر، ۱۳۷۷ش، منتقلة الطالبیه، تحقیق سیدمحمد مهدوی و سیدحسن خراسان، نجف اشرف، انتشارات مکتبه حیدریه، ۱۳۸۸ق، افسست، قم.

۵. ابن طقطقی، محمد بن علی، ۱۴۱۸ق، الاصلی فی انساب الطالبین، تحقیق مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۶. ابن عنبه، احمد بن علی، ۱۳۶۳ش، الفصول الفخرية فی اصول البریه، به کوشش سیدجلال الدین محدث ارموی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. ابن عنبه، احمد بن علی، ۱۳۸۳ش، عمدة الطالب فی انساب آل ابيطالب، تحقیق سیدمهدی رجائی، چاپ اول، قم، کتابخانه آیت الله نجفی.
۸. ابن فرات، محمد بن عبدالرحیم، ۱۹۴۲م/۱۳۰۱ق، تاریخ ابن الفرات، تحقیق قسطنطین زریق، نجلاء عزالدین، بیروت، منشورات کلیه العلوم و الاداب.
۹. ابن قتیبه، عبدالله مسلم الدینوری، ۱۴۲۱ق = ۲۰۰۰م = ۱۳۷۹، المعارف، دمشق: منشورات وزاره الثقافه.
۱۰. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م/۱۳۷۳ش، البداية والنهاية، بیروت، مکتبه المعارف، دار ابن خرم.
۱۱. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، ۱۹۸۷م، مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق سیداحمد صقر، چاپ دوم، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۲. اردبیلی، محمد بن علی، ۱۴۰۳ق، جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد، چاپ اول، بیروت، دار الأضواء.
۱۳. اعرجی، سید جعفر، ۱۴۲۷ق، الأساس لأنساب الناس، تحقیق سید ابو سعیده موسوی، قم، مؤسسه عاشورا.
۱۴. اعرجی، سید جعفر، ۱۴۲۷ق، الدر المنثور فی انساب المعارف والصدور، تحقیق سید ابو سعیده موسوی، قم، مؤسسه عاشورا.
۱۵. اعرجی، سید جعفر، ۱۴۳۳ق، مناهل الضرب فی انساب العرب، تحقیق سید مهدی رجایی، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
۱۶. امین، محسن، ۱۳۵۴ق، اعیان الشیعه، تحقیق سید حسن امین، بیروت، مطبعة الاتقان.
۱۷. بخاری، ابی نصر سهل بن عبدالله، ۱۳۸۱ق، سر السلسله العلویه، تحقیق سیدمحمدصادق بحر العلوم، نجف اشرف، منشورات مکتبه حیدریه.
۱۸. بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۳۸۲ش، فتوح البلدان، آبادان، پرسش.
۱۹. بیهقی، علی بن زید، ۱۴۱۰ق، لباب الانساب و الألقاب و الاعقاب، تحقیق مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.

۲۰. تفرشی، مصطفی بن حسین، ۱۴۱۸ق / ۱۳۷۶ش، نقد الرجال، تحقیق مؤسسه آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام لاحياء التراث.
۲۱. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۳۶۲ش، امل الامل، تحقیق احمد حسینی، قم، دار الكتاب الاسلامی.
۲۲. حسینی حلی، حسین بن کمال الدین ابرز، ۱۴۲۸ق، زبدة الأقوال فی خلاصة الرجال، چاپ اول، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر.
۲۳. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۰۳ق، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، بیروت، مرکز نشر آثار الشیعه.
۲۴. ذهبی، محمد بن احمد، ۱۴۱۴ق، سیر اعلام النبلاء، تحقیق ارناووط، شعيب، بیروت، مؤسسة الرساله.
۲۵. ذهبی، محمد بن احمد، ۱۴۲۰ق / ۱۹۹۹م / ۱۳۷۸، میزان الاعتدالی فی نقد الرجال، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر.
۲۶. رجایی، سید مهدی، ۱۴۲۲ق، الكواكب المشرقة فی أنساب و تاریخ و تراجم الأسرة العلویة الزاهرة، چاپ اول، قم، کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله.
۲۷. رضوی اردکانی، ابوفاضل، ۱۳۶۱ش، شخصیت و قیام زید بن علی، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۸. رضوی، سید عباس اطهر، شیعه در هند، ۱۳۷۶ش، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
۲۹. زرکلی، خیرالدین، ۱۹۸۹م، الأعلام: قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، چاپ هشتم، بیروت، دار العلم للملایین.
۳۰. سمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور، ۱۴۰۸ق، الانساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت دارالکتب العلمیه.
۳۱. شبستری، عبدالحسین، ۱۴۱۸ق، الفائق فی رواة و أصحاب الإمام الصادق عليه السلام، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۳۲. شوشتری، قاضی نورالله، ۱۲۷۷ق، مجالس المؤمنین، چاپ چهارم، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

٣٣. شيخ شرف عبيدلى، محمد بن محمد، ١٤١٣ق، تهذيب الأنساب و نهاية الأعقاب، تحقيق: شيخ محمد كاظم محمودى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى.
٣٤. طوسى، محمد بن حسن، ١٣٧٣ش، رجال الطوسى، جماعة المدرسين فى الحوزة العلميه بقم، چاپ سوم، قم، مؤسسة النشر الإسلامى.
٣٥. طوسى، محمد بن حسن، ١٤٣٣ق، اختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشى، تحقيق سيدمهدى رجائى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث.
٣٦. طوسى، محمد بن حسن، ١٣٧٤ش، الفهرست، شركت انتشارات علمى و فرهنگى.
٣٧. حلى، حسن بن يوسف، ١٤١٧ق، خلاصة الاقوال فى معرفة الرجال، تحقيق جواد قيوى، قم، نشر الفقاهه.
٣٨. عثمان بن محمد، منهاج سراج، به تصحيح ويليام ناسيوليس صاحب، مولوى خادم ادم حسين، مولوى عبدالحى صاحبان؛ واهتمام ليس صاحب موصوف، كلكته.
٣٩. عمرى علوى، على بن محمد، ١٤٠٩ق، المجدى فى انساب الطالبين، تحقيق احمد مهدوى دامغانى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، چاپ اول.
٤٠. فخر رازى، محمد بن عمر، ١٤١٩ق، الشجرة المباركة فى انساب الطالبية، تحقيق مهدى رجائى، چاپ دوم، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى.
٤١. فقيه بحر العلوم، محمد مهدى، ١٣٨٤ش، تاريخ تشيع و مزارات شهرستان سارى، قم، وثوق.
٤٢. فقيه بحر العلوم، محمد مهدى، ١٣٨٥ش، قيام يحيى بن زيد، قم، وثوق.
٤٣. قهپايى، عناية الله، ١٣٦٤ش، مجمع الرجال، چاپ دوم، قم، اسماعيليان.
٤٤. كياء گيلانى، احمد بن محمد، ١٤٠٩ق، سراج الأنساب، زير نظر محمود مرعشى، تحقيق مهدى رجائى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى.
٤٥. مازندراني حائرى، محمد بن اسماعيل، ١٤١٦ق، منتهى المقال فى أحوال الرجال، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث.
٤٦. مامقانى، عبدالله، تنقيح المقال فى علم الرجال (رحلى)، چاپ اول. [بى نا] - [بى جا].
٤٧. مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، ١٤٠٣ق، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، چاپ دوم، بيروت، دارالكتب الاسلاميه.
٤٨. مرتضى، بسام، ١٤٢٦ق، زبدة المقال من معجم الرجال، چاپ اول، بيروت، دار المحجة البيضاء.

۴۹. مروزی علوی، اسماعیل بن حسین، ۱۴۰۹ق، الفخری فی أنساب الطالبیین، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۵۰. مزی، یوسف بن عبدالرحمان، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۴م، تهذیب الکیمال فی اسماء الرجال، تحقیق: احمد علی عبید و حسن احمد آغا، بیروت، دار الفکر.
۵۱. مشکاتی، نصرت الله، ۱۳۴۹ش، فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، اولین نشریه سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، اسفند.
۵۲. مظاهری، حسین، ۱۴۲۸ق، الثقات الأخیار من رواة الأخبار، مؤسسه الزهراء علیها السلام، چاپ اول، قم، الثقافة الدراساتیة.
۵۳. مقرر، عبدالرزاق، ۱۳۷۲ق، زید الشهدی ابن الامام علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، نجف اشرف، مطبعة الحیدریه.
۵۴. موسوی یمانی، محمد کاظم بن ابی الفتوح، ۱۳۷۷ش، النفحة العنبریة فی انساب الخیر البریه، تحقیق سید مهدی رجایی، قم مکتبه آیت الله مرعشی.
۵۵. نجاشی، احمد بن علی، ۱۴۱۸ق، رجال النجاشی، چاپ ششم، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.
۵۶. نمازی شاهرودی، علی، ۱۴۱۴ق، مستدرکات علم رجال الحدیث، چاپ اول، تهران، چاپ فرزندان.
۵۷. نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۴۲۹ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چاپ اول، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۵۸. هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم، ۱۳۸۹، تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی)، تصحیح و تعلیق غلامحسین بنافی، قم.
۵۹. یاقوت حموی، یاقوت بن عبد الله، ۱۹۹۳م، معجم الأدباء: او ارشاد الادیب إلى معرفة الادیب، چاپ اول، بیروت، دار الغرب الإسلامی.